

خرسندم که بار دیگر توفیق می یابم که در کنار آرامگاه جاوید نام، شاپور بختیار و همکار جوانش، سروش کتیبه، سخن بگویم.

در این برهه از زمان، کشور ما، ایران، و ما ایرانیان در داخل و خارج کشور، با طوفانی از حوادث خطرناک مواجه شده ایم. نظام جمهوری اسلامی می کوشد، این بار نه به نام «اسلامخوان ناب محمدی» و «شیعه اثنی عشری» و «فرهنگ عاشورایی»، نه با خطبه ششقیه رییس جمهور «متر صد»، بلکه با تعزیه گردانی و روضه خوانی، به نام «ایران»، باز سلطه شوم خود را بر زنان و مردان و کودکان ایران مستقر سازد.

گویی ما ایرانیان، این بار، نه سی و اندی میلیون نفر، بلکه با حدود نود میلیون، برگشته ایم به آغاز روند انقلاب پنجاه و هفت! آنگاه که پادشاه، «صدای انقلاب» را شنید، به اشتباهاتش اشاره کرد و وعده بازگشت به قانون اساسی مشروطه داد. یککاش همان روز این کار را می کرد و دولت را به یک ارتشبد بی کفایت نمی سپرد. چندی بعد، در یک صحنه شکسپیری، شاه و شاپور، این بار نه روی در روی، بلکه در کنار هم قرار گرفتند. نه اینکه شاه گفته بود «بیایم همه به ایران فکر کنیم»! همان روز که بختیار از مجلس رای اعتماد گرفت، شاه با چشمان گریان، ایران را ترک کرد. پس دیگر شاهی نبود که علیه استبدادش باید انقلاب می شد. برای اولین بار بود که ایران مشروطه پادشاهی، به مدت سی و هفت روز شاه نداشت! شاه به سفر تفریحی نرفته بود. بی بازگشت رفته بود. در نبود شاه که بخش مهمی از خدمتگزاران رده بسیار بالای خود و نیز برخی از امرای ارتش را زندان کرده بود و تمام خانواده سلطنتی هم به خارج کوچ کرده بودند، از خاندان پهلوی کسی نمانده بود که می بایست علیه آن انقلاب کرد! در واقع آنچه باقی مانده بود، دولت مشروطه بود که بختیار آن را نمایندگی می کرد که در همین مدت کوتاه، بختیار تمام آزادی ها را به مردم ایران بازگرداند.

اینجا بود که جاده صاف کن ها و جاندازان رنگارنگ دست به کار شدند. ملی - مذهبی ها (بخوانید: اخوان المسلمین ایرانی یا شیعی)، عملاً دست به دست برخی از شخصیت های جاه طلب و در عین حال ساده لوح جبهه ملی دادند. با انواع و اقسام چپ های غیر ملی یکی شدند. (ما در ایران، انواع و اقسام «چپ» داریم. علاوه بر چپ های ملی که بختیار یکی از آنان بود، چپ کوبایی، چپ چینی، چپ روسی بویژه چپ روسپی خروار در خروار موجود است).

در اینجا، مقصود از بازگویی گذرا به بخشی از حوادث آن زمان، درس گرفتن از تجربه های گذشته برای امروز و فردای ایران است. یکی ازای درس ها، آنکه در سیاست خارجی و در روابط بین الملل، باید تقدم همواره با منافع ملی، ملی، نه دینی، نه مذهبی، نه عقیدتی و نه چیز دیگر باشد. در این راستا متن کوتاهی را اینجا می خوانم. این متن بیانات نخست وزیر ایران است در مورد یکی از مسایل حادثی که در حال حاضر هم یکی از مسایل کنونی جهان است :

مساله اسرائیل و فلسطین

شاپور بختیار، نخست وزیر در مقابل مجلس سنا چنین می گوید:

«من تا زمانی که اسرائیل با برادران مسلمان ما کنار نیاید، نه اینکه یک قطره نفت نخواهم داد، نه اینکه یک نفر قونسول یا سفیر نخواهم فرستاد، امکان نداره که روی خوش به دولت اسرائیل یا هر دولت متجاوز بی بدهم؛ راجع به "آفریقای جنوبی" به همین طریق خواهد بود. و از آقای وزیر امور خارجه [شادروان احمد میر فندرسکی] خواهش خواهم کرد که مسئله مذاکره با نهضت فلسطین، البته آن قسمت از آن نهضت که به استقلال و آزادی ما لطمه نزنند و نیاید در اینجا یک قانون فساد (علاوه بر قانون هایی که متأسفانه در این مملکت ایجاد شده) اضافه کند، با کمال میل من حاضر [به] مطالعه این موضوع هستم، چون هشتاد دولت خارجی سازمان آزادیبخش فلسطین را، البته اون جناح های غیر تندرو را به رسمیت شناخته اند.»

برگرفته از فایل صوتی سخنرانی دکتر شاپور بختیار به هنگام معارفه در مجلس سنا

از 13:28 جمله پایانی این متن یک سال قبل از تولد پرزیدنت امانوئل ماکرون ایراد شده است!

حال درباره همین موضوع، متن دیگری از یک نخست وزیر دیگر می خوانم، از اولین نخست وزیر خمینی

بازرگان>

شهریور یک کلمه درباره سیاست ملی ، منافع ملی ایران، یک کلمه درباره سیاست به طور کلی در این متن یا فت نمی شود!..... رابطه این دو شخصیت ایرانی، از یک نسل با فاصله 5-6 سال تفاوت سنی، هردو تحصیل کرده فرانسه، هردو طرفدار مصدق، هردو زندانی شاه که ناگهان در برهه خطیری از زمان، روی درروی یکدیگر قرار گرفتند یک درام ملی، انسانی و شکسپیری است. چه بسا روزی

نویسندگان و رمان نویسان و فیلم سازان ما به این گونه سوژه ها نیز بپردازند!

موضوع آخری که می خواهم به اختصار به آن اشاره کنم ایرانیان شده است، موضوع حادث تغییر رژیم است. بالاخره پس از گذشت سال ها، برای بخش بزرگی از ما ایرانیان روشن شده که این رژیم قابل اصلاح نیست. همه می دانیم که راه های تغییر رژیم گوناگون است. کودتا، دخالت مستقیم خارجی (افغانستان، عراق، لیبی...)، انقلاب از درون (فرانسه 1789) که صد سال طول کشید تا نظام جمهوری در فرانسه مستقر شود. راه دیگر واژگون شدن رژیم، راهی است که می توان آن را راه حل گازانبوری نامید: فشار همزمان و هم آهنگ بین حمله نیروهای خارجی و نیروهای ملی داخلی است. که باز فرانسه نمونه بارز آنست. و شاپور بختیار شاهد آن بوده است. و نیز رابطه مستقیم با وضعیت کنونی کشور ما دارد. ما امروز در پاریس در ماه اوت هستیم. روز 25 اوت 1944 روزهایی پاریس از نیروهای اشغالگر هیتلری و حکومت دست نشانده ویشی هست. عصر همان روز، ژنرال دوگل، رهبر نهضت مقاومت فرانسه ، در بالکن شهرداری پاریس، آزادی پاریس اعلام کرد و گفت:

Paris ! Paris outragé ! Paris brisé ! Paris martyrisé ! mais Paris libéré ! libéré par lui-même, libéré par son peuple avec le concours des armées de la France,) avec l'appui et le concours de la France tout entière, de la France qui se bat, de la seule France, de la vraie France, de la France éternelle (.

Oui, Mon Général.....mais....

این همه واقعیت نیست! در ششم ژوین 1944 نیروهای متفقین به فرماندهی ژنرال آیزنهاور در سواحل نورماندی پیاده شدند. آن هم بدون اطلاع ژنرال دوگل! یک هفته بعد، متفقین، دوگل را در سواحل نورماندی پیاده کردند. این با اصرار دوگل بود که آیزنهاور قبول کرد آزادی پاریس را در برنامه خود بگنجانند. فرماندهی را به ژنرال جرج پائتون داد. باز دوگل فریاد زد: نه، نه! اجازه بدهید، نیروهای فرانسوی به فرماندهی ژنرال لوکلرگ، پاریس را آزاد کنند. نهضت مقاومت فرانسه از نیروهای گوناگون تشکیل شده بود: لیبرال ها، محافظه کاران، کاتولیک ها، کمونیست ها و دیگران. همه و همه دور یک پرچم، تحت یک فرماندهی، برای فرانسه، تقدم ملت و کشور بر عقاید، بر ایده الوژی.....! اینان هرچه توانستند، خرابکاری و کارشکنی کردند. تا آنجا که بخش مهمی از نیروی دریایی فرانسه بدست خود فرانسوی ها غرق شد. آدمیرال دارلان، فرمانده نیروی دریایی فرانسه، قاسم سلیمانی رژیم ویشی، به دست خود فرانسوی ها کتلت شد! و فرانسه آزاد شد. در

سی که ما ایرانیان می توانیم از این واقعیت تاریخی بگیریم آنست که هنگامی که رژیم یک کشوری دشمن تراشی می کند. جنگ افروزی میکند، کشورهای مورد حمله آن کشور، برای دفاع از خود، لا جرم به دفاع از خود بر می خیزند. چه آنکه مردم کشور تهدید کننده و مهاجم بخواهند یا نخواهند !

چهل و شش سال است که جمهوری اسلامی روز و شب کشور دیگری را که عضو سازمان ملل متحد است مورد تهدید عملی قرار داده است. علنی میگوید که هدفش از بین بردن آن کشور است. کشوری که هیچ گونه ربطی به کشور ما ندارد. جمهوری اسلامی در کنار ارتش و سپاه، سپاه ویژه ای درست کرده با میلیاردها دلار بودجه به نام: سپاه قدس که هدفش از بین بردن اسرائیل است. چهل و شش سال است که جمهوری اسلامی روز و شب می گوید و کارهای عملی می کند برای از بین بردن بزرگترین قدرت جهان و ترور رئیس جمهور آن کشور! میخواهید ما ایرانیان به این کشورها چه بگوییم؟ کاری نکنید، دست روی دست بگذارید، از خودتان دفاع نکنید، چون ما ایرانی ها داریم امضا جمع می کنیم برای رفراندوم! صرف نظر از جنبه کمیک این جهت گیری، اینان به حرف ما گوش نمی کنند. اینان دارند از هستی خود و از منافع حیاتی شان دفاع می کنند. حالا ما صد بار اقدام اینان را محکوم کنیم، هزار تا اعلامیه در محکومیت اقدامات اینان صادر کنیم. کوچک ترین تاثیری در اقدامات آنها نخواهد داشت! به دام نیفتیم! مساله ما، آمریکا و اسرائیل نیست. مساله ما و منطقه خاورمیانه و نیز در بسیاری

موارد مساله جهان آزاد، خود جمهوری اسلامی است. و تا وقتی این رژیم در کشور ما حاکم باشد، نه ایران و نه منطقه پیرامون ما، صلح و آرامش نخواهد دید! منافع ملی ما، آینده فرزندان ایران ما و نیز تیز هوشی و درایت سیاسی، حکم می کند که ما شبیه همان راهی را برویم که نهضت مقاومت فرانسه پیمود. دقیقاً همان راهی که شاپور بختیار آغاز کرد. نهضت مقاومت ملی ایجاد کرد. رژیم جمهوری اسلامی خطراً احساس کرد و او را از بین برد.

در پایان، در گرد هم آیی بزرگ مونیخ، شاهزاده رضا پهلوی خواسته اند که ایرانیان، ایشان را «پدر» خطاب کنند. خواسته ایشان در خور ستایش و تقدیر فراوان است. منتها ما ملی های نسل پیشین، بگویید سالخورده، هیچگاه خلاف حقیقت و واقعیت نگفته ایم. از اینرو، از ایشان می خواهیم اجازه فرمایند که همسوبا حقیقت و واقعیت، ما ایشان را به جای «پدر»، «پسر» بخوانیم. و

با کمال مهر و ادب، به جای ای «پدر عزیز»، بگوییم: ای پسر عزیز! به راه تضمین تمامیت ارضی ایران، تحقق حاکمیت ملی، جدایی دین از دولت، کوتاه سخن: به راه شاپور بختیار، خوش آمدید!

در اینجا با سپاس از برگزارکنندگان این مراسم، بویژه آقای ایلالی، سخنانم را با تکرار همان جمله ای که یازده سال پیش در همین جا ایراد کردم، پایان میدهم.

من زاده خراسان در شرق ایران، سرزمین فردوسی بزرگ، در برابر بزرگمرد ایران، شاپور بختیار، زاده بختیاری در غرب ایران، سر تعظیم فرود می آورم و با او، و با کتیه، و با همه ایرانیان و همراه شما در اینجا، می گویم:

پاینده.....ایران !

مهدی مظفری

ششم اوت 2025